



فرزاد خرمشاهی

خارج از جعبه

مقدمه ۴

می فوایستم با انفعال فعال و عدم مشارکت در این شماره، مراتب اعتراض خود را به هزف معنی دار، یک سویه، کلیشه ای و گزینشی کلیه ویرگول ها، اعراب ها و سرکج ها در نوشته هایت خود و نیز دفرمگی لغات در شماره پیش، نشان دهم، اما باز وعده های سردبیر کار خودش را کرد و من فام شدیم! هر چند وعده های ایشان در کل، با چشم انداز بیست ساله نشریه که به تصویب مجمع عالی سردبیری رسیده بود، منافات داشت! من ساده، باز فوش باوری کردم. فقط خدا کند سردبیر بتواند به وعده هایش عمل کند و گرنه با او بر فورد فیزیکی فوایم کرد!!!!

بد می شود
خوب و بد خودتان را نمی دانید
جامع الاطراف نیستید
با شما ارزان حساب می کنیم، تا مشتری شوید
-شعار ما: فکر نمی کنید، پس هستید!
از امروز کار و تلاش و خواب و خور از شما
فکر کردن از ما!
شرکت تضامنی عقل کل و پسران بایک تلفن
در دسترس شماست. ما مبدع خلاقیت در تفکر
هستیم!
با ما تماس بگیرید.

<http://www.aghlecollpeseeha.com>

شرکت دیدار در جالیز (DDJ) تقدیم می کند:

تورهای یک روزه برای عزیمت به سر جالیز!

با توجه به گرانی میوه و عدم توان شما در خرید
میوه های ناب، و نیز با توجه به اختلاف فاحش
قیمت میوه های سر جالیز با میوه های عرضه شده
در میادین و ما شما را برای صرف میوه با
یک سوم قیمت بازار، به سر جالیز می بریم!
همراه با:

سرویس رفت و برگشت

سرودخوانی در بین راه (تنها سرودهایی نظیر:
یه توپ دارم، عمله دسته دسته، بارون میاد جر و

چشم، طاسی سر، بی پولی مزمن،
دموکراسی طلبی، کولیت روده و نیز کمی هم
گلاب به رویتان باعث شده دچار افسردگی
عمیقی شوم، لذا از دوستانی که دوستانشان در رفع
چنین امراضی تبحر دارند، تقاضا می شود، ترتیبی
اتخاذ فرمایند که بنده بدون پرداخت حق ویزیت
! به حضورشان شرف یاب شوم.

آگهی ها

نظر به اهمیت پول و درآمد، آگهی در بخش
نخست!

عقل کل Master Mind

شرکت تضامنی عقل کل و پسران آمادگی
خود را جهت انجام تفکر به جای شما اعلام
می دارد:
امور پیچیده ای مثل فکر کردن را به ما بسپارید.

- چرا؟

- چون:

عمر کوتاه است

فکر کردن سخت است

فسفر گران و کم یاب است

شما بلد نیستید فکر کنید

کار ما درست است

اگر فکر کنید، تصمیم غلط می گیرید و برایتان

من عاشق مدیریت علمی و عملی هستم از
اون دسته مدیریت های چند نبش و همه جانبه؛
جامع الاطراف، وسیع المنظر، مبسوط الید،
فراخ الجناح، الوفی بالعهد والعقود و این را از
آن جهت در مقدمه گفتم که بدانید من عاشق
چه جور مدیرانی هستم. برای آینده ام هم بد نیست
شاید روزی دری به تخته خورد و ما هم سری
در سرها پیدا کردیم.

۱- با توجه به اینکه در راستای بند ۲ هنوز
تکلیفات عملی خود را در راستای عشق ورزی
با مدیران آتی مملکت خود نمی دانم، از سردبیر
خواهش کردم که عکس (پرتره) احتمالا
معلوم الحال اینجانب را از لوگوی "خارج از
طنزیم" بردارد، تا انشاء ... بسته به شرایط و اوضاع
آتی تصویر متناسب تری از بنده در آن مکان درج
گردد. فکرش را بکنید، صورت سه تیغه و آن
لبخند ملیح می توانست چه مسائلی را به بار آورد!
۲- سوزن های این شماره نیز به گونه ای پادر
هوایند، نوشتن مطلب راجع به هیچ چیز! در
دستور کار است. کمی در مورد گرمی هوا، کمی
در مورد دست پخت آشپز اداره (که به هیچ حزب
یا گروهی وابست نیست!)، کمی در مورد دل درد
پس از مصرف توت در پای درختان! با داستان
نشسته. راحت و بی دردسرها!

۳- چند روزی است که حافظه تاریخی ام
ضعیف شده، این بیماری به اضافه، آستیکماتسم

جر و...مجاز است!

حرکات ژانگولر و محیرالعقول ورزشی
قرعه کشی یک دستگاه پالان با جلوبندی
قوی و تودوزی (ملیله دوزی شده) و پروژکتور
مه شکن

همراه با معرفی هنرمند نوپا "خر بزه" حاصل
مهندسی تراریخته (ژنتیکی) از ترکیب خر و بز!
با ارائه انواع میوه های جالیزی به شرط چاقو
نشانی: دشت گلشن، جنب هوای تازه.

بخش اجتماعی:

اینجا این طور نیست!

سالها پیش جهت هواخوری عازم یکی از
روستاهای اطراف تهران بودیم، با اتوبوس
شرکت واحد. از آنجایی که برای اهالی روستای
فوق، "صف" تعریف نشده بود و ماهم زودرسیده
بودیم، با دوستان تصمیم گرفتیم برای آنکه جای
نشستمان محفوظ بماند، برای اهالی دوست
داشتنی آن روستا "صف" را تعریف و به اجرا
بگذاریم! با توجه به تاخیر قابل توجه اتوبوس در
رسیدن به مبدا، پس از حدود دو ساعت زد و
خورد، مشت و مال، احضار کلانتری محل،
شکایت به سازمان آتش نشانی و قراخوانی
اورژانس تهران و صدور عریضه برای
سازمان ملل! دست آخر صفی کج و معوج و
زهوار در رفته تشکیل شد. اتوبوس رسید. همه
چیز داشت به خوبی و خوشی تمام می شد که به
ناگاه پیرمردی هشتاد، نود ساله از راه رسید و از
اولین پنجره باز اتوبوس آویزان شد و سیخ و سه
پایه و مرغ و خروس خودش را روی سه چهار
صندلی پخش و پلا کرد! جا گرفت! قیامتی به
پا شد! خون و خون ریزی شد! نیروی انتظامی،
سازمان ملل، آتش نشانی اورژانس همه و همه
ریختند به هم! ما هم تا مقصد، ۳ ساعت داخل
اتوبوس ایستادیم! وقتی از آن مرد پیر پرسیدیم که
آخر این چه کار بود؟ گفت: اینجا اینطور
نیست!!!

نتیجه اخلاقی: هر جا یک جوری است!
نتیجه فلسفی: آن پیرمرد کتاب "نظم در
بی نظمی" و کتابهای "فوکویاما" را خوانده بود.
نتیجه حقیقی: ما ول معطلیم!!

همه ی سهم من از دموکراسی!

رفاقت با برویچه های ورزشکار عواقبی دارد!
یک روز با تعدادی از یاران غار ورزشی و البته
ارزشی، هم سفره شدیم، قبل از پهن شدن سفره،

صحبت از مساوات و تساوی و اینگونه کمالات
بود، رفته رفته با بلند شدن بوی غذا، برخی از
دوستان به قسط اشاره کردند! خوب، دموکراسی
یعنی همین دیگر، یعنی هر کسی حرف خودش
را بزند و تضارب آراء و اندیشه ها تحقق یابد.
سفره پهن شد، دوستان قوی پنجه و خوش بنیه ی
بنده هم مثل شیر سر سفره نشسته بودند و با قسط
خودشان با لقمه ها، عادلانه رفتار کردند! من
پیزوری تا به خودم آمدم. با چند پرکاهو، چند
ترشه نان و البته یکی دو بال مرغ رو برو شدم. برای
آنکه کم نیارم گفتم: راستی بچه ها من روزه ام!
به قول ابوی (بیت): وقت کار کردن، چلاق و
وقت خوردن، قلچماق!

بخش سیاسی:

تا اطلاع ثانوی نداریم!

بخش فرهنگی:

حذف صور قبیحه!

سالها قبل که فیلم های ویدیویی به صورت
زیرزمینی دست به دست می شد، به ناگاه در
دانشگاه ما پارچه نوشتی نصب گردید که ما را
شوکه کرد! اسامی تعدادی فیلم ینگه دنیایی
مسئله دار که قرار است به زودی در دانشگاه به
روی پرده برود! روز موعود رسید، به جای پرده
یک تلویزیون چند در چند اینچ و به جای آپارات
هم ویدیو!

چیپس، تخمه، تنقلات و چایز (جمع جای به
زبان انگلیسی!) بازار سیاه داشت! با شروع فیلم
کف مرتب و سوتی بود که نثار دست اندرکاران
شد. فیلم شروع نشده یکی از مسئولین که قبلا
فیلم را دیده بود، به ناگاه از جایش بلند شد! به
سمت تلویزیون و ویدئورفت، ابعاد ایشان حدودا
۲ متر در نود سانتیمتر بود! با ایستادن ایشان کل
تصویر از کلیه سمت ها استار شد و ایشان در
کمال خونسردی ضمن امهاء صور قبیحه
احتمالی با پیکره خود با زدن دکمه FF (سریع به
جلوی) ویدیو تصاویر آن چینی در سکانس های
آتی را نیز از دیدگان مبهوت حضار دور
می ساختند! خنده بازاری برپا بود، همه فیلم را
ول کرده و نگاهشان به دوست تو مندمان بود! گویا
هنرپیشه اصلی اوست! با هر بار بلند شدن او
غوغایی به پا می شد و تشویق های ممتدی بود
که نثار وی می گشت! برخی از هم شاگردی ها
هم زحمت تاویل صور محذوف را متقبل شده و
با صدایی گیرا! دست به دوبلاژ هم زمان می زدند!

از خنده غش و ضعف کردیم! قهرمان فیلم هم
کماکان کار خودش را میکرد. آنروز کمیدی ترین
فیلم تاریخ سینما در دانشگاه به نمایش در آمد. با
بازی چارتون ستون، سوفیا لورن و مرد تو مند.
حتما آنرا دیده اید: ((ال سید))!!!!!!

بخش رمانتیک:

با تشکر از دوست بسیار عزیزی که مرا با این
گونه نگارش آشنا ساخت!

من و مونا و مردم

به سبک متن روی فیلم (نریشن) بخوانید:

آه مونا! ترا چه می شود- یاد داری آنروز را؟ که
من و تو و تنها من و تو آنجا نشسته بودیم؟ دل
می دادیم و قلوه می ستانیدیم؟ و آن حجم سبز
بالای سرمان بود و تو می گفتی که درخت است
و من می گفتم که آه! هر چه تو بگویی! آنروز را
به یاد داری مونا، که من بین رفتن و نرفتن مردد
بودم و تو گفتی که برو، و من رفتم! اوه این چه
تفاهمی است! مونا! آنگاه راه یاد داری که من از
سر حس مسئولیت با تو بدرود گفتم و برای ثبت
نام رفتم و تو گفتی که مینا می گویند نرو، اما من به
خاطر حس عمیق آبی زعفرانی وجودم رفتم تا
بار را به ساحل برسانم! باز هم آه! مونا
سیرابی فروشی یادت هست؟ آنجا که عمق
احساسات مردمی مان در پاتیل می جوشید؟ آن
غذای مردمی چه دلچسب بود. مونا! یادت هست
که صدای دزدگیر الگانس رشته های افکار
مردمی ما را چگونه پاره کرد! تو، آه، تو، باز دزدن
ریموت چه خوب آرامش را به من باز گرداندی.
روز ثبت نام را بگو، آه مونا! اگر تو نبودی، من ثبت
نام نمی کردم! و عرصه حضورم چه بی رنگ
می شد. چه شبی بود آن شب مونا! که من پول
نداشتم و تو با سخاوت تمام از حسابمان پول سفر
را حساب کردی و من تبلور حس از
خودگذشتگی را در تو دیدم مونا! آن روز قبل از
ثبت نام، دست در دست مانی با خاطراتی مواج با
استشمام شمیم دگر خواهی و نوع دوستی، سوار
بر اسب رهوار انسانیت، چه خاطره انگیز بود. آه
مونا! اگر تو نبودی هرگز و هرگز در تور هاوایی
ثبت نام نمی کردم و این بار را به ساحل هونولولو
نمی رساندم. شاید فردا در درازای آن سواحل با
تو، مینا و مانی غرق در افکاری مردمی باشم. آه!!!!
مرا چه می شود.

نکته ها:

*خوب است بعضی طرح های خوب، قطع
نظر از طراح مربوطه به اجرا درآیند، مثل طرح

استر، مادیان، شتر و ... با ارسال تواماری به عدم درج نام محصولات خود در آن آگهی اعتراض نمودند. شایان ذکر است که هیچ گونه اعتراضی از جانب بانک های دارای جوایز قرض الحسنه واصل نگردید!

* انجمن کارتن خوابان ایران نیز طی مقوایی، مراتب تشکر خود را از این نشریه از بابت درج هشدار به موقع در باب تامین نوار درزگیر، یونولیت و پشم شیشه برای حفظ جان اعضا در زمستان، اعلام داشت و آرزو کرد که مسیبین فوت دسته جمعی کارتن خوابان در سال گذشته خوب به خواب بروند!!

اشتباه گرفتند و نشانی عوضی دادند، تعجب نکنید، احتمالاً مقیاس نقشه ایشان غلط چاپ شده یا شما را خیلی ساده فرض کرده اند!

* به سه نفر از کسانی که بتوانند مضرات و مفاسد تجارت به روش پنتاگونا و گلدکونست را برای اقتصاد ملی و نابودی سرمایه های کشور، بصورت مبسوطی بیان کنند، از طرف نشریه و به قید قرعه، سه عدد آخرین سکه ضرب شده گلدکونست جایزه داده میشود!!!

* به دنبال درج آگهی تبریک در شماره پیشین از بابت شعار، کار مال دراز گوش و تراکتور است، عده بی شماری از پرورش دهندگان قاطر، اسب،

واکسیناسیون اطفال که با وجود عدم حضور کخ، لویی پاستور و سایر عزیزان دانشمند، هنوز اجرا می شود، ما تازه داشتیم خودمان را برای دریافت ماهی ۵۰ هزار تومان آماده می کردیم که طرح شد! باور بفرمایید از همان روز اول چاله آنرا کشیدیم! دوستان فی بدهند به جان شما به نصف هم قانع ایم! * روزی شاهزاده ای به شکار رفت، در شکارگاه از همراهان نقشه ای طلب کرد. پس از مطالعه و مذاقه آنچنانی در نقشه، به کوهی در دوردستها اشاره کرد و گفت: آهان فهمیدم ما کجا هستیم، ما بالای آن کوه هستیم!! لذا اگر برخی از عزیزان اینجا را با سوئیس یا حتی کره مریخ

کانون بارگاه مهر برگزار می کند:

گرامی داشت سالروز پیروزی انقلاب مشروطه

سخنران: دکتر علیقلی محمودی بختیاری

مکان: اصفهان خیابان دهش مجموعه فرهنگی تخت فولاد تکیه میر فندرسکی مقبره صمصام السلطنه بختیاری

تاریخ: آدینه ۱۴ مرداد ماه

ساعت: ۱۹ تا ۲۱

پایگاه فرهنگی و ادبی

استاد ادیب برومند

شاعر ملی ایران

پاسخگوی پرسشهای ادبی، فرهنگی اجتماعی و سیاسی شما
در فضایی دوستانه و صمیمی

WWW.ADIBBOROUMAND.COM

نظرات، پیشنهادات و پرسشهایتان را به پست الکترونیکی

info@adibboroumand.com

بفرستید.